ستاره در میان اسکناس های فرزین گم شد!

ستاره ادعا می‌کرد که فرزین، شوهرش به پول و ثروتش بیشتر دلبستگی و علاقه دارد تا خانواده‌اش. وی در حالی که بشدت ناراحت بود، گفت:

ـ من در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمده‌ام و در نهایت رفاه بزرگ شدم. دانشجو بودم که این مرد سر راه من قرار گرفت و با ابراز محبت، توجه و علاقه‌ام را نسبت به خودش جلب کرد. خانواده‌ام با این ازدواج مخالف بودند. پدرم معتقد بود که او از نظر طبقاتی و فرهنگی با ما فاصله زیادی دارد ولی من فکر می‌کردم که این چیزها اصلا اهمیتی ندارد و ما می‌توانیم در کنار هم به خوبی زندگی کنیم. به همین خاطر بود که با وجود مخالفت پدرم با او ازدواج کردم. وی اضافه کرد: پس از مدت کوتاهی شوهرم از من خواست که درس و تحصیل را رها کرده و در خانه بمانم. به خاطر عشقی که به او داشتم این کار را کردم. فکر می‌کردم با این کارها علاقه و محبت او بیشتر خواهد شد. زن اضافه کرد: به دنبال خوشبختی بودم و هر کاری می‌کردم که آرامش را در زندگی‌ام حکمفرما کنم. ولی بعد از چند ماه متوجه لایه‌های پنهانی روحی و اخلاقی و رفتاری شوهرم شدم. شوهرم مردی خسیس بود که حاضر نبود برای زندگی و رفاه من خرج کند. فکر می‌کردم که تولد فرزندی می‌تواند او را دگرگون کند ولی وقتی باردار شدم، متوجه شدم که این گونه نیست و او آنقدر به پول و درآمدش وابسته است که حتی حاضر نیست برای بچه‌اش خرج کند.

زن با ناراحتی اضافه کرد:

ـ شاید باور نکنید ولی او حتی وقتی بچه‌مان بیمار می‌شود هم برای او خرج نمی‌کند. وقتی دیدم شرایط این طور است از او خواستم که اجازه دهد سرکار بروم تا خودم خرج بچه‌ام را بدهم ولی مخالفت می‌کند. زن با گریه گفت: دیگر تحمل این زندگی را ندارم. اگر من و بچه‌ام در نظر شوهرم از اسکناس‌های او بی‌ارزش‌تر هستیم، فکر می‌کنم بهتر است هرچه زودتر از زندگی مردی خسیس با این افکار سیاه، خودم و بچه‌ام را نجات دهم.

ازدواج دختر تهرانی با قاتلی خشن در زندان!

سه ماه پس از وقوع یک قتل در تهران و در حالی که متهم در زندان به سر می‌برد دختر جوانی به دادسرای جنایی تهران رفت و از بازپرس پرونده خواست تا اجازه دهد وی با این متهم ازدواج کند.این دختر جوان مدعی شد از مدت‌ها قبل دلباخته این پسر بوده و حتی ارتکاب این قتل و به زندان افتادن وی نیز از علاقه‌اش کم نکرده است.

این جنایت ساعت ٦ بعد ازظهر ۱۸ تیر همزمان با کشف جسد پسری جوان در خیابان کوثر- شهید محلاتی به پلیس اعلام شد. به‌دنبال این خبر موضوع به بازپرس کشیک قتل پایتخت و تیم بررسی صحنه جرم اطلاع داده شد. با حضور تیم جنایی در محل آنها با جسد پسری ۲۸ساله درحالی که با ضربات متعدد چاقو به قتل رسیده بود مواجه شدند. این درحالی بود که هیچ مدرک شناسایی که هویت قربانی را مشخص کند در تحقیقات میدانی به‌دست نیامد.بررسی‌ها در رابطه با شناسایی هویت مقتول و عامل جنایت ادامه داشت تا اینکه دو روز بعد از کشف جسد، زن جوانی به کلانتری ۱۳۲ نبرد رفت و از ناپدید شدن برادرش به‌نام مهرداد خبر داد.زن جوان مدعی بود که برادرش از روز ۱۷ تیر ناپدید شده است. با توجه به اینکه مشخصات مهرداد با جسد کشف شده شباهت داشت از خواهر وی خواسته شد جسد را شناسایی کند. بدین ترتیب هویت مقتول روشن شد.

در ادامه تحقیقات از خانواده مهرداد مشخص شد که وی آخرین بار با یکی از دوستانش به‌نام مصطفی سوار بر خودروی وانتی دیده شده است.از آنجایی که مصطفی آخرین نفری بود که با مقتول دیده شده بود کارآگاهان به سراغ پسر جوان رفتند اما مصطفی همزمان با ناپدید شدن مهرداد خودرواش را فروخته و متواری شده بود. بررسی‌ها برای دستگیری مصطفی ادامه داشت تا اینکه ۱۳ مرداد پسر جوان به همراه پدرش به اداره آگاهی رفت و خود را تسلیم پلیس کرد. وی در تحقیقات گفت: با یکی از اوباش محل دعوا داشتم از مهرداد خواستم همراهم بیاید تا سر قرار دعوا برویم وقتی به محل رسیدیم وحید- طرف دعوا- نیامد برای همین تصمیم گرفتیم به خانه‌مان برویم و مشروب بخوریم. در پشت بام نشسته بودیم و حال طبیعی نداشتم و در این میان بین و من و مهرداد درگیری لفظی شد. نمی‌دانم چه شد که وقتی به خودم آمدم مهرداد را با چاقو زده بودم. خیلی ترسیده بودم جسدش را روی دوشم انداختم تا از خانه بیرون ببرم که پدرم در راه پله‌ها مرا دید. برای اینکه شک نکند به دروغ به او گفتم مهرداد مشروب خورده و حالش بد است می‌خواهم او را به بیمارستان برسانم. اما او متوجه خون شد، برای همین تهدیدش کردم که اگر حرف بزند او را هم می‌کشم. جسد را داخل پتو پیچیده و در وانت قرار دادم و پس از طی مسافتی کنار خیابان داخل جوی آب رها کردم. با اعتراف پسر جوان به جنایت او به بازسازی صحنه جنایت پرداخت و روانه زندان شد. اما در حالی که مصطفی از حدود دو ماه قبل در زندان است هفته گذشته دختر جوانی به‌نام زهرا به دادسرای جنایی تهران و نزد بازپرس پرونده رفت و تقاضای عجیبی را مطرح کرد، وی به بازپرس گفت: من مدت‌هاست که مصطفی را می‌شناسم و به او علاقه دارم. دلم می‌خواهد با او ازدواج کنم. درست است که خانواده مقتول برایش تقاضای قصاص کرده‌اند و قرار است محاکمه شود اما علاقه‌ام به او باعث شده تا چنین درخواستی را مطرح کنم. از شما می‌خواهم اجازه دهید که با او ملاقات داشته باشم و بتوانم به عقد او در بیایم.با درخواست دختر جوان، بازپرس جنایی دستور ملاقات با متهم را صادر کرد و درصورت موافقت پسر جوان تشریفات قانونی برای ازدواج آنها فراهم شود.

شوهر تینا وقتی سلبریتی شد زنان دیگر را به او ترجیح داد!

تینا می گوید که سال ها پیش با همسر سابقش که معروف نبود و کارش را تازه شروع کرده بود توسط یک دوست خانوادگی آشنا شده است.

تینا داستان زندگیش را اینگونه شروع می کند: آن روزها او خیلی معروف نبود، تازه کارش را شروع کرده بود و از نظر همه یک پسر با شخصیت و خوش قیافه به نظر می رسید. در همان دیدار اول، مادر داماد می گوید که پسرش قبلا ازدواج کرده اما به خاطر نداشتن تفاهم برای بچه دارشدن از همسرش جدا شده و هر ماه بخشی از درآمدش را به عنوان قسط مهریه به حساب همسر سابقش واریز می کند:

من این موضوع را که او قبلا ازدواج کرده و روحیاتش با من که یک دخترجوان هستم فرق دارد و همین طور موضوع پرداخت سکه های مهریه همسر قبلی اش را قبول کردم. در حقیقت من این موضوعات را نادیده گرفتم که این اولین اشتباه من بود.

یکی از اعضای خانواده «تینا» یک بار ازدواج ناموفق داشت ولی ازدواج دومش، زندگی بسیار خوب و پر از آرامشی را برایش به دنبال داشت و برای همین، دختر جوان تصور می کرد که شاید خواستگارش هم در ازدواج دوم بتواند زندگی شاد و خوشبختی داشته باشد: قرار شد تحقیقاتی درباره او انجام شود، در محل کارش درباره او تحقیق کردیم اما همه از او و رفتارش تعریف می کردند. چند بار همدیگر را در فضاهای عمومی یا زیر نظر خانواده دیدیم، رفتار اجتماعی بسیار عالی داشت.

خب طبیعی بود که من و همه اعضای خانواده ام او و شخصیت اش را تأیید کنیم. کمی مکث می کند و یاد دومین اشتباه زندگی اش می افتد: دومین اشتباه من این بود که فقط به تحقیقاتی که از محل کارش شده بود و رفتارش با خانواده ام و خودم بسنده کردم و سراغ افرادی مثل همسر سابقش نرفتم تا ببینم دلیل طلاق شان چه بوده است. او خیلی خوب رفتار می کرد و خوش سر و زبان بود و شاید همین مسائل بود که باعث شد به خودم اجازه ندهم تا سراغ همسرش بروم.

احتمالا تاکنون برایتان پیش آمده است که با شخصی رو به رو شده باشید که مثلا همکارانش درباره اش آن قدر خوب بگویند که شما اصلا دلیلی نبینید که به او شک کنید. من به دوستانی که درباره زندگی مشترک مان می پرسند، می گویم که به تحقیقاتی که دیگران برایتان انجام می دهند زیاد دل خوش نکنید چون یک فرد می تواند در بین مردم و همکارانش یک شخصیت و در خانه و در کنار همسرش یک شخصیت دیگر داشته باشد.

«تینا» با مرد رویاهایش ازدواج می کند. مهریه معقولی در نظر گرفته می شود و عروسی خیلی مختصری. او حالا فکر می کند خوشبخت ترین انسان روی زمین است تا این که متوجه می شود همسرش او را در مصاحبه ها و در مراسم مختلف مخفی می کند: «زندگی ما از دوره عقد تا دوران ازدواج مان، چند ماه طول کشید. در این چند ماه حتی در مهمانی ها، همسران دوستانش به من می گفتند که خیلی خوش شانس هستی و مرد خوبی قدم به زندگی ات گذاشته است. خودم هم همین فکر را می کردم اما شهرت لعنتی همه چیز را در زندگی ما نابود کرد.

او مدتی بعد از ازدواج مان معروف و بسیار محبوب شد و در طول چند ماه همه او را شناختند و از همان روزها بود که همه چیز برای من تمام شد. آن روزها، روزنامه ها و مجلات یک سره سراغش را می گرفتند و عکس هایش همه جا پخش شد. هر جا را که نگاه می کردی عکس او بود. همه چیز با روزنامه ها و مجلات شروع شد، شاید یکی از دلایلی که تصمیم گرفتم با شما مصاحبه کنم همین بود که بگویم همه چیز از شما روزنامه نگارها شروع شد.

برخی از خبرنگاران حتی او را یک هنرمند خارق العاده معرفی می کردند و مرد زندگی من با هر مصاحبه از من دورتر می شد. آن روزها از کنار هر کیوسک روزنامه فروشی که رد می شدم، عکس او را روی جلد مجلات می دیدم. اوایل خیلی خوشحال می شدم، مجله ها را می خریدم و آرشیو می کردم. نمی دانید چقدر به شوهرم افتخار می کردم تا این که مصاحبه های تصویری او در شبکه های مختلف شروع شد. مرد رویاهای من رو به روی دوربین ها به گونه ای حرف می زد که انگار همسری ندارد. این مورد در چندین گفت و گوی تصویری تکرار شد. موضوع آن قدر شور شده بود که حتی خانواده ام می گفتند شوهرت طوری حرف می زند که انگار مجرد است و این من بودم که جوابی برایش نداشتم و دلم با این حرف ها می لرزید.»

این تازه شروع مشکلات تینا و شوهرش بود. او نمی دانست دنیای شهرت چه دنیای عجیب و غریبی است: « طی یک ماه، طرفداران یکی از صفحه های اجتماعی اش به حدی رسیده بودند که من از تعجب شاخ در آورده بودم، انگار خودش هم باورش نمی شد. پیام های زیر پست هایش آن قدر زیاد بود که حتی وقت نمی کردم همه آن ها را بخوانم اما متأسفانه تعداد زیادی از این پیام ها متعلق به دختران جوانی بود که انگار اصلا به دل شکسته یک زن دیگر فکر نمی کردند.

منتظر بودم تا او اعلام کند که متأهل است اما او هیچ کاری برای جلب اعتماد من نکرد. در مقابل کارهایی می کرد که هر روز شکم بیشتر می شد. من مانده بودم گیج و مبهوت. آیا او مردی بود که من می شناختم؟ تا مدتی به خاطر غرورم هیچ حرفی نزدم اما بالاخره تصمیمم را گرفتم و به او گفتم: «چرا در مصاحبه هایت نمی گویی متأهلی؟ چرا علامت تأهل را از قسمت بیوگرافی صفحه اجتماعی ات برداشتی؟ چرا اجازه می دهی این همه زن و دختر برایت پیام بگذارند؟»

البته در این جریان فقط همسر من مقصر نبود بلکه زنانی از جنس خودم هم مقصر بودند که بدون این که کسی را بشناسند، شروع به تعریف و تمجید از او می کردند و این مرد زندگی من بود که هر روز از من دورتر و دورتر می شد.» او در جواب تینا جواب های کلیشه ای به زبان آورد که هیچ منطقی پشت اش نبود: «می گفت زندگی خانوادگی و مشترک من به مردم ربطی ندارد، اصلا دوست ندارم به سمت این حاشیه ها کشیده شوم، به دیگران چه مربوط که من همسر دارم یا نه؟»

زن جوان به این جای صحبت مان که می رسیم، لبخندی می زند و انگار چیزی یادش آمده باشد با عجله می گوید: «روی گوشی اش رمز گذاشته بود. کاری که قبل از آن نکرده بود. سعی می کرد جایی بنشیند که من نتوانم به صفحه گوشی اش نگاه کنم. مدام در حال چت و ... بود. زمانی که اعتراض می کردم می گفت صحبت هایمان کاری است.»

زن جوان یک دفعه تلخ می شود و می گوید مدتی بعد فهمیده که شوهرش با زن جوانی در ارتباط است. زنی در آن سوی آب ها: «هیچ وقت نمی توانم کسانی را ببخشم که می دانستند او ازدواج کرده ولی با او ارتباط داشتند. همسرم جنبه شهرت را نداشت. به محض این که مشهور شد خودش را باخت. بالاخره هم یک روز به خانه آمد و گفت که می خواهد به خارج از کشور برود و در ایران نمی تواند پیشرفت کند.»

نفس عمیقی می کشد و ادامه ماجرا را توضیح می دهد: «من از خانواده نسبتا ثروتمندی بودم اما هیچ وقت دوست نداشتم که از خانواده ام دور باشم. یک روز به خانه آمد و گفت می خواهم تو را طلاق بدهم و باید با من راه بیایی چون من تصمیمم را گرفته ام تا از ایران بروم. بعد از آن ماجرا، دعوای سختی بین ما در گرفت و من به خانه پدرم رفتم.

آقای معروف مدام به خانه پدری ام می آمد و رو به روی پدر و مادرم می گفت که اگر هرچه زودتر طلاق نگیرم و همکاری نکنم، او می رود و من می مانم و کلی مشکل و دردسر و برای همین بهتر است که با او راه بیایم. در همان دوران بود که پدرم از غم و غصه من دو بار سکته کرد و در این شرایط بود که من ترجیح دادم زندگی ام را از این فرد که هر روز زن های زیادی برایش پیام های عاشقانه می گذاشتند و گل می فرستادند، جدا کنم.»

به این جای داستان که می رسیم، زن جوان می گوید که بعد از جدایی فهمیده که همسر سابقش در همان زمانی که در کنار او زندگی می کرده با زنان زیادی در ارتباط بوده و حتی یکی از آن ها وکیل پرونده طلاق آن ها بوده است: «او به وکیل پرونده مان پیشنهاد ازدواج داده اما بعد زیر قولش زده بود. چند زن جوان هم فیلم ها و عکس هایی از او برایم ارسال کردند که با دیدن آن ها حالم خیلی بد می شد. همه آن ها می گفتند همسر سابقم به آن ها پیشنهاد ازدواج داده اما بعدها زیر قولش زده است.

تنها کاری که از دستم بر می آمد این بود که به تک تک شان بگویم ما جدا شده ایم و روابط او به من ربطی ندارد. این گونه آرام می شدم اما کدام زنی است که بفهمد همسرش وقتی به او می گفته متعهد است و با زنان دیگری در ارتباط بوده، بتواند آرام باشد.»

برملا شدن راز ۲ قتل مشکوک در پرند با اعتراف های یک زن !

زن جوان که به اتهام معاونت در قتل برادر شوهرش بازداشت است در جلسه دادگاه مدعی شد شوهرش وی را تهدید کرده بود که اگر با او همدست نشود اعضای خانواده اش را خواهد کشت!

رسیدگی به این پرونده از دوم آذر سال ۹۱ زمانی کلید خورد که زن ۲۰ ساله ای به نام مهسا به مأموران کلانتری ۱۷ شهر جدید پرند مراجعه کرد و راز ارتکاب دو قتل به دست شوهرش را فاش کرد. وی به کارآگاهان جنایی گفت: شوهرم برادرش را کشت تا راز قتل پدرش فاش نشود. یکسال از ازدواجم با فرهاد می گذشت تا اینکه روزی با من درد دل کرد و از راز قتل پدرش پرده برداشت. او مدعی بود مادرش به خاطر بدرفتاری های پدرش خودکشی کرده و به همین خاطر نیز او بعد از مرگ مادر تصمیم به قتل پدرش گرفته است.

فرهاد بعد از قتل طوری صحنه سازی کرده بود که مأموران پلیس فکر کنند پدرش خودکشی کرده است. به همین خاطر ماجرا مخفی ماند. بعد از آن بود که من ماجرا را برای برادرش رضا تعریف کردم. شوهرم وقتی متوجه شد که رازش را برملا کرده ام، نقشه قتل رضا را کشید تا ماجرای قتل پدرش مخفی بماند.زن جوان در ادامه گفت: شوهرم برادرش را با شیرینی مسموم و بیهوش کرد. سپس با چاقو او را کشت. فردای روز حادثه با شوهرم یک چمدان خریدیم و جنازه را داخل آن گذاشتیم و به محمودآباد مازندران رفتیم.

جنازه را کنار دریا زیر تخته سنگی گذاشتیم و فرار کردیم. بعد از آن شوهرم تهدید کرد تا از این ماجرا با کسی حرفی نزنم. آن زن با ترس و اضطراب گفت: فرهاد قبل از قتل برادرش تهدید کرده بود خواهرش را هم خواهد کشت تا اینکه دو شب قبل به خاطر موضوعی با هم درگیر شدیم و از ترس اینکه مرا نیز سر به نیست کند، تصمیم گرفتم واقعیت را به پلیس بگویم.

به دنبال اظهارات این زن، مأموران پلیس به خانه فرهاد در شهرک آفتاب رفتند و متهم را دستگیر کردند. با انتقال متهم به پلیس آگاهی او تحت بازجویی قرار گرفت و پرده از دو قتل برداشته شد.متهم در بازجویی ها ابتدا به قتل پدرش اعتراف کرد و در شرح ماجرا گفت: مادرم از رابطه پدرم با چند زن دیگر باخبر شده بود به همین خاطر نتوانست تحمل کند و تصمیم به خودکشی گرفت.او هشتم مردادماه سال ۸۹ خودش را از طبقه پنجم به پایین انداخت و خودکشی کرد. با این اتفاق کینه پدرم را گرفتم و نقشه قتل او را کشیدم.روز حادثه شیرینی آغشته به مواد بیهوشی را به پدرم دادم و مسموم شد. وقتی خوابش برد شیرگاز را باز گذاشتم تا همه فکر کنند او خودکشی کرده است.

دو سال بعد از قتل پدرم دچار مشکلات روحی -روانی شدم و با قرص خودکشی کردم. اما نجات پیدا کردم. وقتی از بیمارستان مرخص شدم با مهسا که عقد کرده بودیم درد دل کردم و ماجرای قتل پدرم را به او گفتم. اما او امانتدار نبود و این قضیه را به برادرم گفت. به همین خاطر تصمیم گرفتم برادرم را هم بکشم.بعد از اقرارهای متهمان، فرهاد به اتهام مباشرت در قتل، اختفای جسد، مباشرت در ضرب و جرح و ایراد صدمه عمدی منجر به فوت و مهسا به اتهام مباشرت در اختفای جسد، روانه زندان شدند.این پرونده خیلی زود به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد ودر نخستین جلسه خواهر مقتول اعلام گذشت کرد اما در ادامه برادر مقتول و دختر ۱۲ ساله اش درخواست قصاص کردند. سپس متهم ردیف اول در جایگاه قرار گرفت و اتهام

هایش را قبول کرد و گفت: در زندان بودم که مهسا درخواست طلاق کرد. موافقت کردم و او را طلاق دادم.در ادامه مهسا با انکار اتهاماتش گفت: همه اظهارات روز اول به خاطر تهدیدهای شوهرم بود. او بعد از دستگیری مرا تهدید کرد که اگر معاونت در قتل را قبول نکنم، کسی را سراغ خودم و خانواده ام خواهد فرستاد.

بدین ترتیب فرهاد به دو بار قصاص محکوم شد اما حکم از سوی قضات دیوانعالی کشور نقض شد چرا که به اتهام معاونت در قتل همسر وی توجهی نشده بود. صبح دیروز متهمان بار دیگر در شعبه دهم دادگاه کیفری محاکمه شدند و زن جوان بار دیگر منکر اتهام معاونت در قتل شد و گفت از ترس تهدید های شوهرم با او همکاری کردم. بدین ترتیب پس از پایان جلسه قاضی قربانزاده و مستشارانش برای صدور حکم وارد شور شدند.

کشف جسد زن جوان در جوی آب خیابان نبرد

جسد زن جوانی که با ضربه به سرش کشته شده بود، در جوی آب خیابان نبرد کشف شد.

به گزارش خبرنگار حوادث باشگاه خبرنگاران پویا؛ مأموران کلانتری ۱۲۱ سلیمانه در تماس با بازپرس کشیک قتل پایتخت اعلام کردند جسد زن جوانی داخل یک جوی آب در خیابان نبرد کشف شده است.

دقایقی بعد از اعلام این خبر قاضی دشتبان؛ بازپرس امور جنایی تهران به همراه اکیپ تشخیص هویت آگاهی در محل کشف جسد حاضر شده و مشغول تحقیقات درباره این پرونده شدند.

تیم جنایی با حضور در محل با جسد زنی حدودا چهل ساله که پتوپیچ شده و با ضربه جسم سخت به سرش به قتل رسیده بود، مواجه شدند که کارآگاهان این احتمال را دادند مقتول در مکان دیگری به قتل رسیده و جسد وی به آنجا منتقل شده است، همچنین مقتول مدارک هویتی به همراه نداشت و مجهول‌الهویه بود.

در نهایت با دستور بازپرس ویژه قتل پایتخت جسد مقتول برای بررسی بیشتر و تعیین هویت به پزشکی قانونی منتقل شد و تحقیقات برای شناسایی متهم یا متهمان این پرونده ادامه دارد.

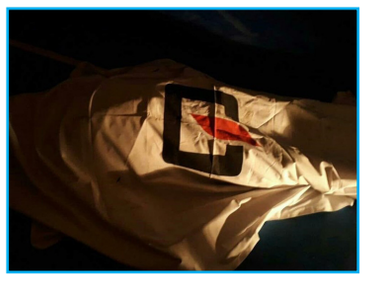

خودکشی دسته‌جمعی یک خانواده در منطقه تهرانپارس

معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ، از مرگ سه عضو یک خانواده در منطقه تهرانپارس خبر داد.

به گزارش ایلنا، سرهنگ علی ولیپور گودرزی در توضیح این خبر گفت: ساعت یک بامداد روز پنجشنبه مورخه ۱۹مهرماه از طریق مرکز فوریت های پلیسی خبر مرگ سه عضو یک خانواده به کلانتری ١٤٤ جوادیه تهرانپارس اعلام شد.

با حضور مأمورین در محل و تأیید خبر اولیه بلافاصله موضوع به اداره دهم ویژه قتل پلیس آگاهی و قاضی کشیک ویژه قتل اعلام شد.

کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی با حضور در محل، در بررسی محل وقوع جنایت اطمینان پیدا کردند که خانمی حدودا ۳۵ ساله با هویت مشخص با نوشیدن نوشیدنی مسموم و در ادامه خوراندن نوشیدنی به دو پسربچه ۸ و ۱۰ ساله اش اقدام به خودکشی کرده و در دست نوشته ای صراحتا عنوان کرده است که به واسطه افسردگی شدیدی که داشته اقدام به این کار کرده است.

در تحقیقات اولیه مشخص شد که همسر متوفی در زمان جنایت برای شرکت در مراسم سوگواری یکی از بستگانش در شهرستان حضور داشته که در پی تماس های تلفنی و عدم پاسخگویی همسرش به این تماس ها، از برادرش درخواست می کند تا جهت بررسی موضوع به محل سکونت خانواده اش مراجعه کند که نهایتا با ورود به منزل، اجساد مادر و دو فرزندش در کنار یکدیگر و در حالت استراحت کشف می شود.

اعترافات هولناک حاتم ۵۰ ساله:

کف یکی از اتاق های خانه ویلایی ام را کندم و جسد را دفن کردم !

ادعای واهی مرد میانسال که می گفت همسرش را به قتل رسانده تیم جنایی پایتخت را به دردسر انداخت.

ادعای واهی مرد میانسال که می گفت همسرش را به قتل رسانده تیم جنایی پایتخت را به دردسر انداخت.

در عصر جمعه ۲۰ مهر مرد ۵۰ ساله ای هراسان و نگران خود را به افسر نگهبان کلانتری ۱۰۱ تجریش رساند و گفت: من همسرم سهیلا را به قتل رسانده ام. با هم اختلاف داشتیم و همین اختلافات باعث شد تا یک لحظه عصبانی شوم و او را خفه کنم. بعد از جنایت به خودم آمدم و از آنجایی که نمی دانستم با جسد چه کنم تصمیم گرفتم آن را دفن کنم. برای همین کف یکی از اتاق های خانه ویلایی ام را کندم و جسد را دفن کردم.

با اظهارات مرد میانسال به نام حاتم، موضوع به بازپرس کشیک قتل پایتخت اعلام شد. به دستور بازپرس جنایی مأموران راهی محل شده و با ورود به خانه ویلایی به جست و جوی جسد پرداختند. اما در بازرسی از خانه ویلایی هیچ اثری از حفاری جدید و دفن جسد نبود.

بدین ترتیب جسدی نیز کشف نشد در این حال حاتم ادعای جدیدی را مطرح کرد ومدعی شد محل دفن جسد را اشتباه بیان کرده است. او مدعی شد که جسد را در باغچه خانه ویلایی دفن کرده است. مأموران راهی باغچه خانه مرد بازاری شدند اما هیچ آثاری از دفن جسد داخل باغچه به دست نیامد.

باتوجه به اینکه مرد ثروتمند مدام اظهاراتش را تغییر می داد این احتمال از سوی بازپرس جنایی مطرح شد که مرد میانسال دروغ می گوید. به همین دلیل تحقیقات ادامه یافت تا اینکه در بررسی ها مشخص شد که این مرد دو سال قبل از همسرش جدا شده است.

ساعتی بعد کارآگاهان به سراغ سهیلا رفتند. وی وقتی شنید همسر سابقش چه ادعایی را مطرح کرده است به مأموران گفت: همسر من بیماری روانی دارد به خاطر همین بیماری هم دو سال قبل از او جدا شدم. توهمات ذهنی همسرم باعث شده تا چنین اظهاراتی را بیان کند.

با صحبت های زن میانسال، بازپرس جنایی دستور انتقال حاتم به پزشکی قانونی و بررسی صحت روانی اش را صادر کرد تا درصورتی که مرد میانسال مشکل روانی داشته باشد برای درمان در یکی از بیمارستان های روانی بستری شود.